اصول تغيير و اصلاح رفتار در سيره معصومان عليهم‏ السلام

معرفت سال بيستم ـ شماره 160 ـ فروردين 1390، 51ـ57

محمدحسن ابراهيمى‏دهشيرى\*

چكيده

اين مقاله با روش مطالعه اسنادى و تحليلى و با هدف بررسى اصول تغيير و اصلاح رفتار در سيره معصومان عليهم‏السلام تدوين يافته است. بدين منظور، با بررسى سيره (قول و فعل) آن بزرگواران، اصولى كلى استنباط و استخراج شده است كه عبارتند از: اصل حفظ كرامت و ارزشمندى انسان، اصل اقتضايى رفتار كردن، اصل تقدم استفاده از روش‏هاى سهل‏گيرانه بر روش‏هاى سخت‏گيرانه و تنبيهى، و اصل تقدم استفاده از روش‏هاى غيرمستقيم و كردارى بر روش‏هاى مستقيم و گفتارى. سيره ائمّه اطهار عليهم‏السلام نشان مى‏دهد آن بزرگواران تنها به تغيير رفتار توجه نداشته، بلكه درصدد اصلاح رفتار نيز بوده‏اند.

كليدواژه‏ها: معصومان عليهم‏السلام، سيره، تغيير رفتار، اصلاح رفتار، اصول.

مقدّمه

هر مكتب بر پايه برداشتى كه از ماهيت و طبيعت انسان دارد نسبت به تعليم و تربيت او نظرى ويژه دارد. در نگاه اسلام، انسان موجودى است داراى تضاد كه از يك‏سو، رو به اعلى عليين دارد و از سوى ديگر، به اسفل‏السافلين مى‏رسد. انسان كشاكش ميان فطرت و غريزه است. از اين‏رو، تربيت و هدايت انسان از ديدگاه اسلام را مى‏توان شكوفا و بارور كردن فطريات و كنترل غرايز دانست. با توجه به ماهيت انسان مى‏توان گفت: انسان‏ها در دوره‏هاى متفاوت زندگانى (چه در خردسالى و نوجوانى و چه در جوانى و بزرگ‏سالى) در معرض ارتكاب فساد و شرّ و بدى قرار دارند و همواره خطر رفتارهاى ناستوده آنها را تهديد مى‏كند. در اين ميان، هدفِ تربيت اين است كه خير و سعادت را در جامعه بشرى بر شرّ و شقاوت غالب سازد. از اين‏رو، بخش عمده‏اى از فرايند تربيت ايجاد رفتارهاى مطلوب و تغيير و اصلاح رفتارهاى نامطلوب است. در اين مقاله سعى شده است به جنبه‏ها و يا فعاليت‏هاى معطوف به تغيير و اصلاح رفتارهاى نامطلوب پرداخته شود. در باب تغيير و اصلاح رفتار، كتب و مقالاتى كه نوشته شده است بيشتر ناظر به ديدگاه رفتارگرايى اسكينر، آن هم از منظر روان‏شناسى بوده است. براى نمونه على‏اكبر سيف در كتابى با عنوان تغيير رفتار و رفتار درمانى به تشريح فرايندهاى ايجاد و تغيير اصلاح رفتار بر مبناى شرطى‏سازى كنشگر اسكينر پرداخته است. بر اساس ديدگاه اسكينر رفتارهاى انسان تابع محرك‏هاى محيطى است. براساس محرك‏هاى محيطى مى‏توان رفتارهاى مطلوب را تقويت نمود و رفتارهاى نامطلوب را كاهش داد و زدود. ابوالقاسم بشيرى در مقاله‏اى با عنوان «شيوه‏هاى كاهش و حذف رفتارهاى نامطلوب در كودكان»1 به تشريح روش‏هاى مثبت و منفى كاهش رفتارهاى نامطلوب براساس ديدگاه اسكينر پرداخته است.

در نوشتار حاضر سعى شده تغيير و اصلاح رفتار از ديد معصومان عليهم‏السلام بررسى شود و هدف آن استخراج اصول كلى منتج از سيره آن بزرگواران در اين زمينه است. بدين منظور به شيوه كتابخانه‏اى و با مطالعه اسناد به شكلى تحليلى كوشش شده است تا به اين پرسش مهم پاسخ گفته شود: تغيير و اصلاح رفتار در سيره معصومان عليهم‏السلام به چه شيوه‏اى صورت مى‏گرفته است و اصولى كه مى‏توان از سيره ايشان استخراج كرد كدامند؟

نوآورى مقاله حاضر در تفكيك تغيير و اصلاح رفتار است، منظور از تغيير، دگرگون كردن رفتار نامطلوب و مقصود از اصلاح تغيير در جهت مثبت است، از اين‏رو، هر اصلاحى مستلزم تغيير است، اما هر تغييرى منجر به اصلاح نمى‏گردد، به طور مثال، تنبيه بدنى كودكان ممكن است مانع از بروز رفتار نامطلوب شود، اما جايگزين مناسبى براى آن ارائه نمى‏شود، يا به اصطلاح، رفتار فرد تغيير مى‏كند، ولى اصلاح نمى‏گردد. تمايز بين تغيير با اصلاح در اين مبحث از آن‏روست كه سيره تربيتى (= قول و فعل) ائمّه اطهار عليهم‏السلام نشان مى‏دهد كه ايشان در برخورد با متربيان (در معناى عام) درصدد اصلاح رفتار متربيان بوده‏اند و تنها به تغيير رفتار توجه نداشته‏اند، تقدّم استفاده از روش‏هاى غيرمستقيم و روش‏هاى سهل‏گيرانه بر روش‏هاى مستقيم و سخت‏گيرانه در سيره آن بزرگواران، مؤيد اين تمايز و تفاوت است. در ادامه مقاله در اين‏باره توضيح بيشترى ارائه مى‏گردد.

اصول تعليم و تربيت قواعد نسبتا كلى است كه در بيشتر موارد صادق است و بايد راهنماى مربيان در اعمال تربيتى باشد. اين اصول مبتنى بر تعاليم دينى و تحقيقات روان‏شناسى، جامعه‏شناسى و نظريات مربيان بزرگ تعليم و تربيت است.2 به ديگر سخن، اصول، گزاره‏هاى تجويزى است كه ملاك عمل مربى مى‏باشد و از منابع مختلف مى‏توان آن را استنتاج كرد.

در اين نوشتار كوشش شده است تا اصول تغيير و اصلاح رفتار با استناد به سيره معصومان عليهم‏السلام استنباط و استخراج گردد. مقصود از سيره، قول و فعل معصومان عليهم‏السلاممى‏باشد كه هم شامل احاديث و روايات است و هم زندگى عملى ايشان را دربر مى‏گيرد. منظور از اصول نيز گزاره‏هاى تجويزى‏اند كه از سيره ائمّه اطهار عليهم‏السلاماستخراج شده‏اند و مى‏توانند ملاك عمل مربيان در تغيير و اصلاح رفتار متربيان باشند.

در اين مقاله بر اصول تأكيد شده است؛ زيرا اصول معيار و قواعد عمل و انتخاب روش است و آنچه اصالت دارد نه روش، بلكه معيار است؛ چراكه با در دست داشتن معيارها به راحتى مى‏توان روش‏ها و شيوه‏هاى حركت در چارچوب موردنظر را كشف كرد و به كار بست.

اصول تغيير و اصلاح رفتار

1. اصل حفظ كرامت و ارزشمندى انسان3

اسلام انسان را كرامت بخشيده و وى را عزت داده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ.» (اسراء: 70) سيره معصومان عليهم‏السلامنيز بيانگر تأكيد آنان بر حفظ كرامت و ارزشمندى انسان است. خودآگاهى و توجه به اينكه انسان موجودى برتر است و گوهرى ارزشمند و بى‏مانند در خود دارد، او را به حراست و پاس‏دارى از كرامت ذاتى خويش فرا مى‏خواند. در مقابل، كسى كه احساس زبونى و فرومايگى كند و شرافت خود را باور نداشته باشد از ارتكاب هرگونه رفتار ناپسند اخلاقى باكى ندارد.چنان‏كه‏امام‏هادى عليه‏السلام فرموده‏اند: «كسى‏كه‏خودش‏رابى‏مقدارمى‏داند،از شرّش‏ايمن مباش.»4

ارونسون، روان‏شناس اجتماعى، در اين زمينه چنين نوشته است: اگر من مرتكب عملى بى‏رحمانه و ابلهانه شوم، عزت نفسم مورد تهديد قرار مى‏گيرد؛ چه، آن عمل ذهن مرا متوجه اين امكان مى‏سازد كه من شخصى بى‏رحم و ابلهم. افرادى كه عزت نفس بالايى دارند، اگر به نحوى ابلهانه يا بى‏رحمانه رفتار كنند، بيش از ديگران احساس ناهماهنگى مى‏كنند. در مقابل، اگر شخصى عزت نفس پايينى داشته باشد احساس ناهماهنگى زيادى نمى‏كند.5 معصومان عليهم‏السلام همواره درصدد حفظ كرامت و ارزشمندى انسان‏ها بوده‏اند، تلاش مى‏كرده‏اند انسان‏ها را به ارزش و كرامت خود آگاه سازند. روايات متعددى در اين زمينه وجود دارد كه نشان‏دهنده توجه آن بزرگواران به كرامت و ارزش انسانى است. امام على عليه‏السلامفرموده‏اند: كار برادرت را بر نيكوترين وجه تفسير كن تا اينكه خلاف آن بر تو ثابت شود.6 از امام سجاد عليه‏السلام روايت شده است كه فرمود: «و بدان اى پسرم كه صلاح دنيا (و امور آن) در دو كلمه خلاصه شده و آن چون ظرفى است كه دو سوم آن زيركى و يك سوم آن تغافل است؛ زيرا انسان از امرى تغافل نمى‏كند مگر آنكه از آن (امر) به خوبى آگاه است.»7 روش‏هايى همچون تغافل و تجاهل و نيز عفو، بيانگر توصيه معصومان عليهم‏السلامبراى حفظ ارزشمندى انسان است. اينك نمونه‏اى از به كارگيرى اين اصل به شيوه تغافل و عفو:

مالك‏اشتر از بازار كوفه مى‏گذشت. يكى از بازاريان كه او را نمى‏شناخت براى آنكه رفقايش را بخنداند مشتى زباله به سمت مالك پرتاب كرد. كار او سبب خنده ديگران شد. مالك بدون اينكه مكثى كند و حركتى انجام دهد به راه خود ادامه داد. يكى از افرادى كه آنجا بود و مالك را مى‏شناخت به بازارى گفت: آيا آن مرد را مى‏شناسى؟ او مالك‏اشتر فرمانده سپاه اميرالمؤمنين عليه‏السلامبود. مرد بازارى كه تازه فهميد به چه كسى آزار رسانده است، سراسيمه شد و ترسيد مالك او را تنبيه و مجازات كند؛ از اين‏رو، پشت سرش دويد. ديد كه مالك به مسجد مى‏رود. پس از آنكه مالك نمازش تمام شد رو به مرد كرد و گفت: به مسجد نيامدم، مگر به خاطر تو. آمدم تا تو را دعا كنم و از خداوند بخواهم كه تو را هدايت كند كه بى‏جهت مردم را اذيت نكنى.8

در توضيح به كارگيرى تغافل بايد گفت: خود را به ناآگاهى زدن از رفتار ناشايستى كه صورت گرفته است، چه بسا موجب شود تا فرد به خطاى خود پى برد و از بزرگوارى متربى خود شرمسار گردد. به واقع، تغافل داراى دو پيام است. نخست آنكه مربى، متربى را متوجه رفتار ناشايستش مى‏كند و دوم آنكه متربى درمى‏يابد مربى از رفتار ناشايست او گذر كرده و با وى بزرگ‏منشانه رفتار نموده است. نيز ارزش و كرامت متربى را به وى ناآشكارا نشان داده و وى را عزيز شمرده است. از اين‏رو، متربى تلاش مى‏كند اين بزرگ‏منشى را با اصلاح رفتار خود جبران نمايد. شايد از اين‏روست كه امام على عليه‏السلام فرموده است: «هيچ برخورد خردمندانه‏اى همچون تجاهل نيست.»9 به علاوه آنكه تغافل و تجاهل باعث ارزشمندتر شدن انسان در نقش مربى نيز مى‏گردد؛ زيرا با ناديده گرفتن رفتار ناشايست ديگران، بزرگوارى خود را نشان مى‏دهد. البته به كارگيرى اين روش، بيشتر درباره خطاهاى جزئى و قابل اغماض توصيه شده است. چنان‏كه امام صادق عليه‏السلامفرموده‏اند: «با تغافل از امور جزئى، خودتان را ارزشمند و بلندمرتبه بداريد.»10

شخصى شامى به مدينه آمده بود. در آنجا با امام حسن عليه‏السلامروبه‏رو شد. بر اساس تبليغات سوئى كه از دستگاه اموى در ذهنش بود، آن حضرت را دشنام داد. امام بدون آنكه خشم بگيرد و ناراحت شود از او پرسيد: اهل شامى؟ جواب داد: آرى. سپس فرمود: تو در شهر ما غريبى؛ اگر نيازى دارى حاضريم به تو كمك كنيم و تو را در خانه مهمان نماييم. مرد شامى كه با چنين عكس‏العملى مواجه شد منقلب گرديد و گفت: تاكنون كسى از حسين و پدرش نزد من مغبوض‏تر نبود و حالا كسى از او و پدرش نزد من محبوب‏تر نيست.11

2. اصل اقتضايى رفتار كردن

در برخى روايات، تكبّر در برابر متكبر سفارش گرديده و عفوى كه موجب تعدّى و تجاوز مى‏گردد مضر شمرده شده است. در نامه امام على عليه‏السلام به امام حسن عليه‏السلام آمده است: «جايى كه مدارا درشتى به حساب آيد به جاى مدارا درشتى بايد، بسا كه داروى بيمارى شود و درد درمان گردد.»12 همچنين از امام على عليه‏السلام روايت شده است: «تكبر كردن با افراد متكبر، خود عين تواضع است.» از اين روايات مى‏توان اصل اقتضايى رفتار كردن را استخراج كرد. اقتضايى رفتار كردن بدين معناست كه يك روش، همه جا و براى برخورد با همه افراد مناسب نيست، بلكه بنا به اقتضائات بايد رفتار كرد. شرط اقتضايى رفتار كردن، داشتن تنوع رفتارى13 است كه «هر سخن جايى و هر نكته مكانى دارد» و «لكُلِ مقامٍ مَقالٌ.» داشتن تنوع رفتارى و اقتضايى رفتار كردن نشان‏دهنده سلامت روانى و رشديافتگى شخص نيز مى‏باشد. چنان‏كه گريس آرگريس14 در نظريه خود موسوم به نظريه «رشديافتگى ـ رشدنايافتگى» آورده است كه انسان‏هاى رشدنايافته به چندطريق رفتار مى‏كنند و انسان‏هاى رشديافته به چندين طريق رفتارى.15 در ذيل، به نمونه‏هايى از به كارگيرى اين اصل اشاره مى‏شود:16

سمره‏بن جندب (يكى از منافقان مدينه) يك اصله خرما در باغ يكى از انصار داشت. خانه مسكونى مرد انصارى در باغ بود. سمره گاهى به نخل خود سر مى‏زد و از آن خرما مى‏چيد. اما براى اين كار سرزده وارد خانه مى‏شد و ضمنا چشم‏چرانى هم مى‏كرد. صاحب‏خانه از او خواهش كرد كه هر وقت مى‏خواهد داخل شود سرزده وارد نشود. او قبول نكرد. ناچار صاحب خانه به رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله شكايت برد.

رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله سمره را خواست و به او فرمود: فلانى از تو شكايت دارد، پس از اين به بعد اجازه بگير و بدون اطلاع وارد نشو. سمره نپذيرفت. حضرت فرمود: پس درخت را بفروش. باز قبول نكرد. رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهقيمت را بالا برد، باز حاضر نشد. فرمود: اگر اين كار را بكنى در بهشت براى تو درختى خواهد بود. باز هم نپذيرفت.

در اين وقت رسول اكرم فرمود: تو مردى زيان‏رسان و سخت‏گيرى و در دين اسلام زيان رساندن و تنگ گرفتن وجود ندارد (لاضَرر وَ لا ضِرار). سپس به مرد انصارى فرمود: برو درخت خرما را از زمين بيرون بياور و جلوى سمره بينداز. رفتند و اين كار را كردند. آن‏گاه رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به سمره فرمود: حالا برو درختت را هر جا مى‏خواهى بكار!17

3. اصل تقدّم استفاده از روش‏هاى سهل‏گيرانه بر روش‏هاى سخت‏گيرانه و تنبيهى

در برخى روايات، بر عفو و بخشش ـ تا جايى كه مفيد است و موجب اصلاح رفتار فرد مى‏گردد ـ تأكيد شده است. چنين تأكيدى نشان از تقدّم استفاده از روش‏هاى سهل‏گيرانه بر روش‏هاى سخت‏گيرانه و تنبيهى است. امام سجاد عليه‏السلام فرموده‏اند: «حق آن‏كس كه به تو بد كرده اين است كه او را عفو كنى و اگر بدانى كه عفو تو مضر است و او را به تجرى و تجاوز مى‏كشاند براى كيفر او [از مردم ]نصرت بطلبى.»18 از اين‏رو، هرگاه روش‏هاى سهل‏گيرانه، مانند عفو و اغماض، و تغافل و مدارا مؤثر واقع نشد براى تغيير رفتار متخلف بايد از روش‏هاى سخت و تند استفاده نمود كه: «آخرُ الدَواء الكَى.» پس اصل منتج از اين روايات چنين است: اصل تقدّم استفاده از روش‏هاى سهل‏گيرانه بر روش‏هاى سخت‏گيرانه.

شخصى نزد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از همسايه‏اش شكايت كرد كه مرا اذيت مى‏كند و از من سلب آسايش كرده. رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهفرمودند: تحمل كن و سر و صدا راه نينداز، شايد روشش را تغيير دهد. بعد از چندى دو مرتبه آمد و شكايت كرد. باز رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمودند: تحمل كن. براى سومين بار آمد و گفت: يا رسول اللّه، همسايه‏ام دست از روش خويش برنمى‏دارد و همچنان مرا اذيت مى‏كند. اين بار رسول خدا به او فرمودند: روز جمعه اثاث خانه‏ات را بيرون بريز و سر راه مردم كه مى‏گذرند بگذار. اگر مردم علت را از تو پرسيدند، بگو به خاطر آزار همسايه‏ات چنين كرده‏اى. شاكى همين كار را كرد. همسايه موذى كه وضع را ديد به التماس افتاد و خواهش كرد كه آن مرد (شاكى) اثاث را به منزل بازگرداند و متعهد شد كه ديگر موجبات آزار همسايه‏اش را فراهم نسازد.19 داستان سمره (داستان قبلى) را نيز مى‏توان تحت اين اصل آورد.

4. اصل تقدّم استفاده از روش‏هاى غيرمستقيم و كردارى بر روش‏هاى مستقيم و گفتارى

در برخى احاديث بر عمل به جاى گفتار تأكيد شده و كنايه و تعريض به جاى توبيخ آشكار توصيه، و نصيحت در پنهان سفارش شده است. امام على عليه‏السلام فرموده‏اند: «بدكار را با پاداش دادن به نيكوكار بيازار.»20 نيز از ايشان روايت است كه فرمود: «توبيخ كنايى (تعريض) براى فرد عاقل سخت‏تر از توبيخ آشكار است.»21 آن حضرت در جايى ديگر مى‏فرمايد: «انسان عاقل، با ادب متنبه مى‏شود و تنها چهارپايان هستند كه جز با زدن اصلاح نمى‏گردند.»22 همچنين ايشان فرموده‏اند: «كيفر خردمندان به صورت كنايى و تلويحى است و كيفر نادانان صريح و آشكار است.»23 در نهج‏البلاغه آمده است: «آنكه خود را پيشواى مردم سازد پيش از تعليم ديگرى بايد به ادب كردن خويش پردازد، و پيش از آنكه به گفتار تعليم فرمايد بايد به كردار ادب نمايد.»24 امام صادق عليه‏السلام فرموده‏اند: «با عمل و رفتار پسنديده خود، مردم را به خوبى‏ها دعوت كنيد و دعوتگر زبانى نباشيد.»25 از امام هادى عليه‏السلام نيز روايت شده كه فرمود: «هر كس برادر دينى خود را در نهان اندرز دهد مايه زينت او شده و كسى كه او را در حضور ديگران اندرز دهد مايه خوارى او گشته است.»26

اين روايات مى‏تواند بيانگر اصلى با نام «اصل تقدّم استفاده از روش‏هاى غيرمستقيم و كردارى بر روش‏هاى مستقيم و گفتارى» باشد. در ذيل، نمونه‏اى از به كارگيرى چنين اصلى در سيره معصومان عليهم‏السلام نقل مى‏شود:

پيرمردى مشغول وضو بود، اما طرز صحيح وضو گرفتن را نمى‏دانست. امام حسن و امام حسين عليهماالسلام ـ كه در آن هنگام خردسال بودند ـ وضو گرفتن پيرمرد را ديدند. انديشيدند به طور غيرمستقيم او را متوجه اشتباهش كنند. در ابتدا با يكديگر به مباحثه پرداختند و پيرمرد مى‏شنيد.

يكى مى‏گفت: وضوى من از تو كامل‏تر است و ديگرى مى‏گفت: وضوى من از تو كامل‏تر است. بعد توافق كردند كه در حضور پيرمرد وضو بگيرند تا او حكم كند كه وضوى چه كسى صحيح‏تر است. با اين عمل، پيرمرد متوجه شد كه وضوى صحيح چگونه است و به آنها گفت: وضوى شما صحيح و كامل است و من طرز صحيح وضو ساختن را نمى‏دانستم و اكنون شيوه صحيح آن را آموختم.27

نتيجه‏گيرى

با بررسى سيره معصومان عليهم‏السلام در زمينه تغيير و اصلاح رفتار، و در پاسخ به سؤال اصلى مقاله، مى‏توان گفت:

آن بزرگواران تنها به تغيير رفتار نامطلوب توجه نداشته، بلكه درصدد اصلاح آن نيز بوده‏اند.

2. در سيره آن بزرگواران اصلاح رفتار بر تغيير صرف رفتار اولويت داشته و تنها در جايى به تغيير رفتار اكتفا مى‏شده كه روش‏هاى سهل‏گيرانه موجب اصلاح رفتار فرد خاطى نمى‏شده است.

3. كرامت و بزرگوارى متربى را همواره حفظ مى‏كردند و از روش‏هاى سهل‏گيرانه و كردارى بيش و پيش از روش‏هاى سخت‏گيرانه و گفتارى بهره مى‏جسته‏اند و اقتضايى رفتار مى‏نموده‏اند كه همه اينها مى‏تواند چون اصل‏هاى در تغيير و اصلاح رفتار محسوب شوند.

··· منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه سيدجعفر شهيدى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1378.

ـ ارونسون، اليور، روان‏شناسى اجتماعى، ترجمه حسين شكركن، تهران، رشد، 1366.

ـ تميمى آمدى، عبدالواحدبن محمّد، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه سيدهاشم رسولى محلاتى، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1388.

ـ شريعتمدارى، على، اصول و فلسفه تعليم و تربيت، تهران، اميركبير، 1381.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مكارم اخلاق، ترجمه عبدالرحيم عقيقى بخشايشى، تهران، فراهانى، 1382.

ـ قمى، شيخ عباس، سفينه‏البحار، قم، بنياد پژوهش‏هاى اسلامى، 1384.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، الكافى، تحقيق محمدجواد فقيه، بيروت، دارالاضواء، 1413ق.

ـ محمّدى رى‏شهرى، محمّد، ميزان‏الحكمه، قم، بنياد پژوهش‏هاى اسلامى، 1378.

ـ مطهّرى، مرتضى، داستان راستان، قم، انتشارات اسلامى، 1370.

ـ نورى، ميرزاحسين، مستدرك‏الوسائل، قم، مؤسسة آل‏البيت، 1415ق.

ـ هرسى، پال و كنت بلانچارد، مديريت رفتار سازمانى، ترجمه على علاقه‏بند، تهران، اميركبير، 1365.

\* دانشجوى دكترى فلسفه تعليم و تربيت، دانشگاه فردوسى مشهد. دريافت: 11/10/89 ـ پذيرش: 25/12/89.

mh\_ebrahimidehshiri@yahoo.com

1ـ ابوالقاسم بشيرى، «شيوه‏هاى كاهش و حذف رفتارهاى نامطلوب در كودكان»، ديدارآشنا، ش 7، مهر و آبان 1377.

2ـ على شريعتمدارى، اصول و فلسفه تعليم و تربيت، ص 11.

3ـ از آن‏رو كه مبانى گزاره‏ها توصيفى‏اند و اصول گزاره‏هاى تجويزى و منتج از مبانى، اصول را بايد به صورت عبارتى درآورد كه با «بايد» بيان شود و مبانى را به صورت عبارتى كه با «است» بيان گردد. از اين‏رو، در اين نوشتار سعى شده اين تمايز مورد دقت قرار بگيرد؛ تمايزى كه در برخى كتب و مقالات تعليم و تربيت اسلامى بدان توجهى نشده است.

4ـ محمد محمدى رى‏شهرى، ميزان‏الحكمه، ج 1، ص 90.

5ـ اليور ارونسون، روان‏شناسى اجتماعى، ترجمه حسين شكركن، ص 150ـ151.

6ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، تصحيح محمدجواد فقيه، ج 2، ص 362.

7ـ ميرزا حسين نورى، مستدرك‏الوسائل، ج 9، ص 38.

8ـ ذكر اين داستان مربوط به ائمّه اطهار عليهم‏السلام نيست، اما نشان‏دهنده رفتار پرورش‏يافتگان معصومان عليهم‏السلام است و با موضوع تغافل نيز همخوانى دارد مرتضى مطهّرى، داستان راستان، ص 34.

9ـ عبدالواحدبن محمّد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه سيدهاشم رسولى محلاتى، ص 421.

10ـ همان، ص 241.

11ـ مرتضى مطهّرى، همان، ص 20.

12ـ نهج‏البلاغه، ترجمه سيدجعفر شهيدى، ص 350.

13ـ داشتن تنوع رفتارى لزوما اقتضايى رفتار كردن را در پى ندارد، اما براى اقتضايى رفتار كردن بايد تنوع رفتارى داشت.

141. Chris Argris.

15ـ پال هرسى و كنت بلانچارد، مديريت رفتار سازمانى، ترجمه على علاقه‏بند، ص 56ـ57.

16ـ اصول، قواعد و معيارهاى عمل‏اند و موجب انعطاف روش‏ها مى‏گردند و معيارى براى انتخاب برخى روش‏ها و حذف برخى ديگرند؛ از اين‏رو، در پرتو اصول، بسيارى از روش‏ها و راه‏كارها را مى‏توان از سيره معصومان استخراج كرد كه چه بسا به صورت روشى خاص در سيره آن بزرگواران مطرح نشده است و انتظارى نابجاست كه در استنتاج از سيره معصومان تنها بر روش‏ها تأكيد كنيم و اصول را كه كلى‏تر و مهم‏تر از روش‏هاى جزئى‏اند ناديده بينگاريم. اهميت اين مسئله آن‏گاه آشكارتر مى‏گردد كه دريابيم رابطه اصل با روش رابطه دوسويه است و چه بسا اصل‏هايى كه از آن مى‏توان روش‏هاى مناسب، انتخاب كرد و چه بسيار روش‏هايى‏اند كه از آنها مى‏توان اصولى كلى استخراج نمود. از اين‏رو، بايد اصول را جست‏وجو و استخراج كرد. بديهى است كه استخراج اصول، انتخاب روش‏ها را نيز آسان مى‏سازد. در اين مقاله نيز اصول تغيير و اصلاح رفتار از ديدگاه معصومان مورد توجه قرار گرفته است و از آوردن نام روش‏هاى خاص در ذيل هر اصل خوددارى شده و اگر چنين امرى صورت پذيرفته، تنها براى ارائه شواهدى از سيره آن بزرگواران بوده است و بس. از اين‏رو، در اين مقاله از چارچوبى كه برخى از محققان درباره اصول و روش‏ها به كار گرفته‏اند، پيروى نشده و در ذيل هر اصل تنها روش‏هاى متناسب با آن اصل آورده نشده است؛ زيرا چه بسيار روش‏هايى هستند كه در ذيل دو يا چند اصل قرار مى‏گيرند.

17ـ مرتضى مطهّرى، همان، ص 48ـ50.

18ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مكارم اخلاق، ص 38.

19ـ همان، ص 48.

20ـ نهج‏البلاغه، ص 392.

21ـ محمّد محمّدى رى‏شهرى، همان، ج 1، ص 72.

22ـ عبدالواحدبن محمّد تميمى آمدى، همان، ص 263.

23ـ محمّد محمّدى رى‏شهرى، همان، ج 1، ص 72.

24ـ نهج‏البلاغه، ص 371.

25ـ شيخ عباس قمى، سفينه‏البحار، ج 2، ص 78.

26ـ همان، ص 100.

27ـ مرتضى مطهّرى، همان، ص 29.